



احمد فرمانده بود. گفت: «شما فکر می کنید ما ارزش این را داشته باشیم که خانواده های ساکن فلکه خاتون شیراز جیره شکر بچه هایشان را بردارند، برای ما مربا درست کنند و بفرستند؟» فرمانده را نگاه کنید؛ یک مجاهد فی سبیل الله! انانیت از وجود این آدم رخت برپسته، منیت خداحافظی کرد...

این آدم رخت برپسته، منیت خداحافظی کرد....

ماشین آلات و دستگاه های مهندسی

.... بیش از نود درصد ماشین آلات ما را خود عراق تأمین کرده بود؛ اصلاً ماشین ها عراقی بودند. باقی مانده هم مال مردم بودند که همان روز اول، توی آبادان جمع آوری کرده بودیم. یاد ندارم از دولت بولدورز گرفته باشیم، به جز یکی که مال شرکت نفت بود و از روی دوبه پیاده کردیم.

از همه، برای همه

... وقتی می رفتم وارد انبار می شدم تعجب می کردم که این همه جنس از کجا آمده. خب، اینها برکت های خداوندی بود و کرم و بخشش و حضور در صحنه مردم. خداوند برکت هایش را به واحد جهاد فارس، از آسمان و زمین نازل می کرد. هیچ کس نمی تواند بیان کند که مردم چگونه رزمنده های اسلام را از پیرانشهر تا اروندکنار تدارک کردند.... جنس مصرفی واحد خودمان یک صدم اجناس اهدایی مردم هم نبود. روزانه چند کامیون جنس می آمد. می رفتیم آمار واحد ها را می گرفتیم. معمولاً هم آمار نیازهای همه واحد ها را داشتیم. بسته به آمار بارگیری می شد و می رفت یا مثلاً زنگ زده می شد که: آقای فرمانده توپخانه، ماشینت بیاید بار بزند و ببرد....

ستاد پشتیبانی جهاد استان

.... روزی با بچه های ستاد پشتیبانی مان در شیراز صحبت می کردیم. می گفتند: «آقا، به این مسئول ها بگویید ما فقط صد تومانی ها را شمارش کنیم؛ حاضر نیستیم بیست تومانی را بشماریم»؛ مردم آن قدر پول می ریختند که با اینکه بیست سی نفر در پشتیبانی ما کار می کردند، شب که می شد قدرت بسته بندی و شمارش پول ها را نداشتند و سعی می کردند صد تومانی و پانصد تومانی و هزار تومانی را بسته بندی کنند؛ عاجز بودند از شمارش و بسته بندی بیست تومانی.... یک گاو صندوق در آن جمع می کردند و تحویل امام جمعه شهر می دادند.

شیشه مربایی در جبهه دیدم که روی آن نوشته بود: «اهدایی محله شیخ علی چوپان»؛ محله ای در شیراز داریم به نام شیخ علی چوپان که بسیار فقیرنشین است؛ خانواده ای از آنجا مربا درست کرده و فرستاده بود جبهه. مشخص است این مربا را از شکری درست کرده که برای بچه اش بوده؛ جیره بچه اش را فرستاده بود برای ما. یکی از بچه ها از روستا آمده بود. برایم تعریف می کرد: «وقتی ما در روستا می گشتیم که کمک های جبهه را جمع کنیم، پیرزنی ما را صدا کرد که بیایید، من هم یک چیزی دارم. وقتی رفتیم، عینکش را از روی چشمش درآورد و گفت: تنها چیزی که توی این دنیا دارم عینکم است. این عینک را ببرید برای رزمندگان.»

خلوص و ایثار به معنای واقعی در همین کمک ها نشان داده می شد و مصداق پیدا می کرد.

نقش زنان در پشتیبانی جنگ

.... یک سالن چند هزارمتری داشتیم به عنوان پشتیبانی جنگ جهاد در شیراز، در چهار طبقه؛ یک طبقه مختص خانم ها بود. روزهای اول جنگ، دویست نفرشان آمده بودند و کوکتل مولوتف می ساختند و می فرستادند منطقه. بعد که دیگر دوره کوکتل مولوتف گذشت، هزار نفر خانم رفتند سالن پشتیبانی جنگ. پانصد نفر، بیست و چهار ساعته نان می پختند و پانصد نفر دیگر هم مسئول پاک کردن برنج و بُن نشن، خشک کردن سبزی و مرباسازی بودند. مثل خانه خودشان، برای ما سبزی خشک می کردند. هزار نفر از خانم ها در شیراز بودند؛ دویست نفر هم در جنگ و در دوونیم کیلومتری خط مقدم در آبادان، آشپزخانه ما را اداره می کردند. هم اهل خرمشهر و آبادان بودند و هم اهل شیراز.

رسیدن تدارکات از همه استان ها

ما از استان های بوشهر و خراسان و اصفهان و... هم تدارک می شدیم؛ حتی از کرمانشاه تدارک می شدیم. چقدر انبار داشتیم در ساختمان شرکت نفت و جاهای دیگر که همیشه پر از برنج، روغن، آرد، پوشاک و وسایل مورد نیاز جبهه بود؛ بشکه های صد کیلویی عسل از خوانسار می آمد. حتی بعضی از قطعات یدکی ما از کویت تأمین می شد؛ من را می شناختند. قطعات یدکی سنگینی را که در ایران گیر نمی آمد، کویتی ها برای ما می فرستادند گناوه؛ در گناوه